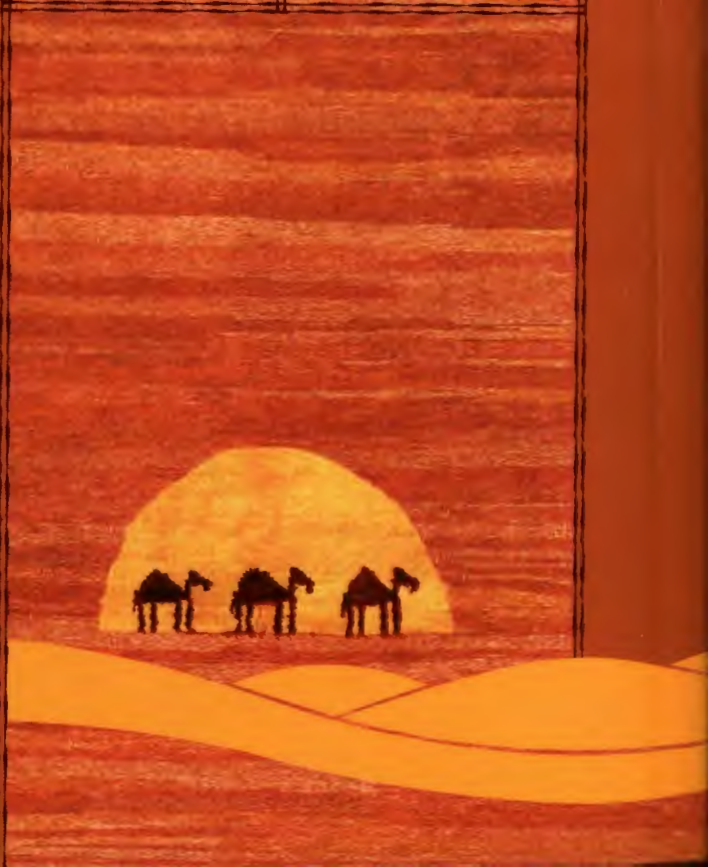


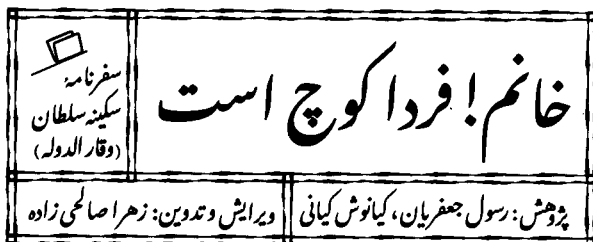
سفرنامه  
سکند سلطان  
(وقار الدوله)

# خانم! فردا کوچ است

پرومیش: رسول جعفریان، کیانوش کیانی  
ویرایش و تدوین: زهره صالحی زاده

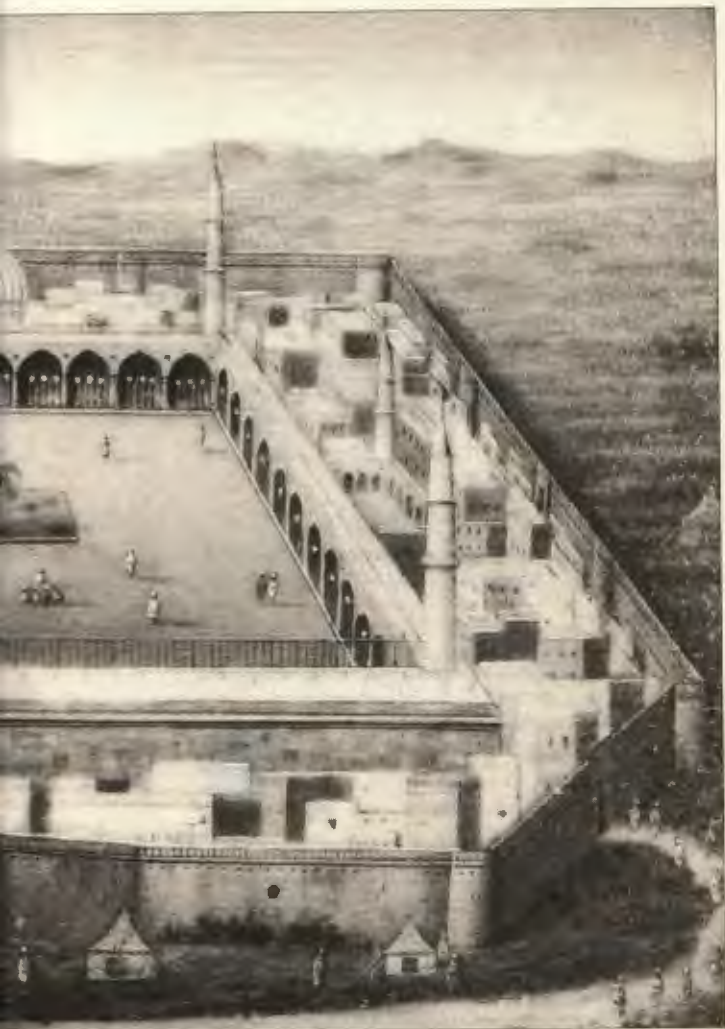


سفرنامه‌های قدیمی زنان (۳)

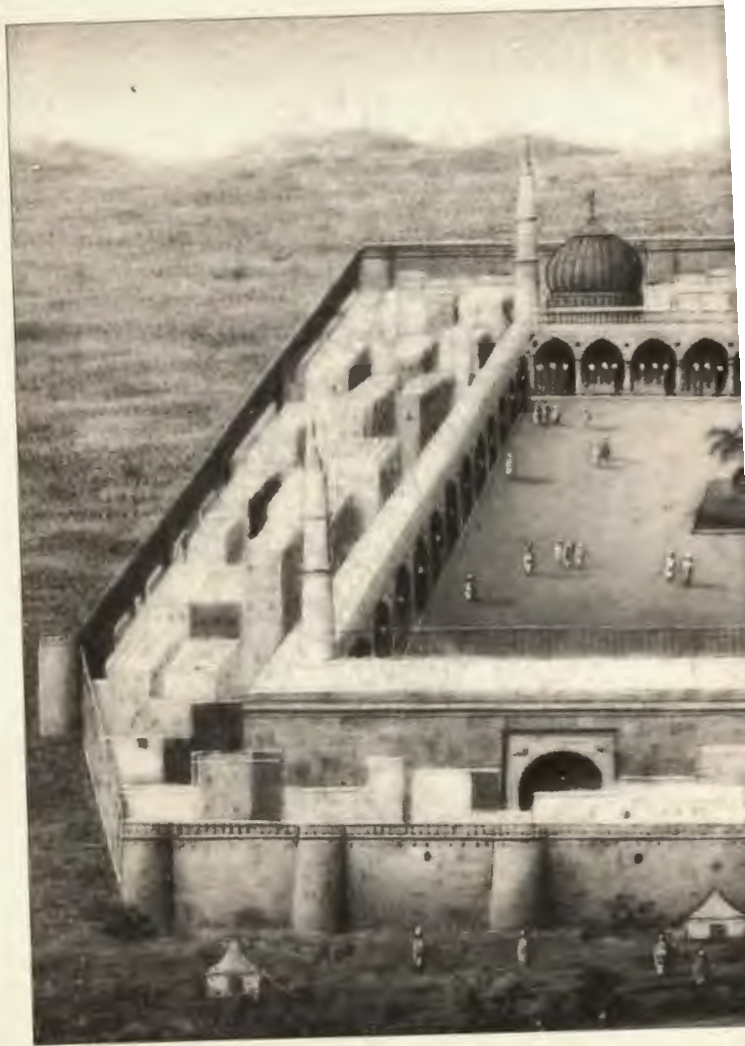


نویسنده‌ی سفرنامه گاهی با کلمات نامناسب درباره‌ی قومیت‌های مختلف صحبت کرده است. عدم حذف این عبارات‌ها به معنای تأیید آن از طرف نشر نیست. بخشی از طرز تفکر و سبک زندگی و فکری نویسنده در همین عبارات مستتر است.





با این چشم‌هایم بهشت را دیدم



تصویر مسجدالنبی در دوره ی قاهر

مظفر الدین شاہ  
ہذا کتاب سحر نامہ

سکسہ سلطان خانم اصحابی کو حکایت دامت  
کہ از ظلمہ عمر ما شاہد شاہ سعد نور اللہ نے ہو وہ  
و بعد از شیشہ از عیانت و مرقم شاہد عالم اساطیر  
قد در سہر رحلی اللہ خلیفہ اللہ ملکہ و شہد کون و طبقہ  
بہ وقت اولہ کردید و با عیانت ہا فرار شد و در سنہ  
ہزار و ہفتصد و ہجرتی کہ مظہر شہادتین حضرت  
فلمی نمود و از حضرت جلیع حضرت سید عالم کہ عمر و دو  
و حکمت و اہرنا دشاہ جمعا عالم سناہ مالکیت ترا  
فرما و سحر پند غیبی را بر فرما و دی دین دو  
و فاطمہ و ما و کت جاوید  
سحر را بطور ماہر نور قائم اللہ  
صلوات اللہ علیہ  
آمین

# فہرست

|     |                             |
|-----|-----------------------------|
| ۲۱  | روز اطرافی است              |
| ۴۵  | چہ عرض کنم کہ چہ دیدم       |
| ۶۱  | مارا شوہ شوہ می برند        |
| ۱۰۱ | از دولت پشہ بند راحت خواہیم |
| ۱۲۵ | بابرا درم خیلی مونس کردہ    |
| ۱۵۵ | دلم برایت گوری می کند       |

## یادداشت

---

سفرنامه‌ها منابع ارزشمند اطلاعات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هستند که زمان و مکان جغرافیایی خاصی را به روشنی پیش چشم مخاطب می‌گذارند. اهمیت سفرنامه‌ها بر اساس دانش، جهان‌بینی و تخصص سفرنامه‌نویس‌ها روشن می‌شود. از گزارش‌های موجود چنین برمی‌آید که اندکی از سفرنامه‌های ایرانی را زنان نوشته‌اند. موضوعی که از تأخیر در سوادآموزی آن‌ها حکایت دارد. همین تعداد محدود و محدود سفرنامه‌ها هم عمدتاً توسط همسران پادشاهان یا خوانین و صاحب‌منصبان و به طور کلی طبقات بالای اجتماعی نوشته شده‌اند. سفرنامه‌های وقارالدوله (سکینه‌سلطان) و بی‌بی مریم بختیاری نمونه‌هایی از این دست است.

سفرنامه‌نویسی در ایران از زمان صفویه مورد توجه قرار گرفت و در دوره قاجار به اوج خود رسید. سیاحان و جهانگردان اروپایی که از قرن هفدهم

## • یادداشت •

به ایران سفر کردند، در گزارش سفرشان مطالب مهمی از اوضاع سیاسی، اجتماعی و آداب و رسوم مردم و اوضاع کشور در دوره‌ی صفویه و قاجاریه ارائه داده‌اند. ارتباط جهانگردان فرنگی با درباریان سبب شد تا زنان درباری دوره‌ی قاجار - همان زنانی که برای رفتن به جایی یا با تخت روان حمل می‌شدند یا سوار بر اسب، قاطر و شتر و با خدم و حشم مخصوص حرکت می‌کردند و ملازمان با فریادهای بلند در کوچه و بازار راه می‌افتادند و دور باش و کور باش می‌گفتند - هم قلم به دست بگیرند و سفرنامه‌هایی به یادگار بگذارند. در بیشتر این سفرنامه‌ها تصویر کاملی از طبقات پایین جامعه وجود ندارد ولی با همهی این‌ها امروزه پژوهشگران نکته‌سنج می‌توانند بسیاری از مسائل پنهان آن روزگار را از لابه‌لای سطور و از دل این سفرنامه‌ها بیرون بکشند.

استاد ایرج افشار معتقد است

اگر بخواهیم روح نویسندگی بانوان را به صورت سال‌شمار مورد سنجش قرار بدهیم، می‌توان آن را به چهار دوره تقسیم کرد:

۱. پیش از عصر ناصری که دوره‌ی خاموشی آنان در نثرنویسی است یا نوشته‌هایشان از میان رفته است. صاحبان ذوق و کمال از میان آنان شعر سروده‌اند که در دیوان‌ها و تذکره‌ها نمونه‌هایی باقی مانده است. تاکنون تنها نوشته‌ی منثوری که از زنان فارسی‌نویس در دست داریم، خاطرات گلبدن بانو خواهرهمایون پادشاه است که به نام همایون‌نامه طبع شده است. چون او فارسی‌زبانی از خاندان جغتایی و از سلسله خاندان پادشاهان مغول هندوستان است، در زمره‌ی بانوان ایرانی به شمار نمی‌آید ولی بانوی نامور و نویسنده‌ای فارسی‌زبان است.



## • خانم! فردا کوچ است •

۲. از عصر ناصری تا دوره‌ی مشروطیت، نمونه‌هایی به صورت سفرنامه‌ی منشور از قلم بانوان به دست آمده است.
۳. از دوره‌ی مشروطیت تا شهریور ۱۳۲۰ که آغاز ورود زنان به جرگه‌ی روزنامه‌نویسی و تألیف کتاب است.
۴. از شهریور ۱۳۲۰ به بعد که مظاهر نویسندگی زنان را در همه‌ی زمینه‌ها در دست داریم.

سفرنامه‌ای که پیش روی شماست، یکی از دو سفرنامه‌ی سکینه سلطان ملقب به وقارالدوله است. این سفرنامه در دوره‌ی ناصری نوشته شده و در دسته‌ی دوم تقسیم‌بندی دکتر افشار از نوشته‌های بانوان قرار می‌گیرد. هر دو سفرنامه‌ی وقارالدوله توسط راقم سطور، تصحیح، پژوهش و منتشر شده است. سفرنامه‌هایی ماندگار با نثری ساده و روان و بسیار نزدیک به سبک و سیاق نگارش امروزی. هیچ‌گونه پیچیدگی در ساخت و بافت عبارت‌های کتاب پیش رو دیده نمی‌شود و با نثرهای منشیانه‌ی رایج در زمان نگارنده تفاوت اساسی دارد. جمله‌های ساده، کوتاه و صادقانه است و به زبان گفتار و محاوره‌ای گرایش دارد. تجزیه و تحلیل، سبک‌شناسی، توجه به اماکن جغرافیایی و تاریخی مذهبی، توجه به آداب و رسوم و مسائل فرهنگی مردم مناطق مختلف، وضعیت راه‌ها و حمل و نقل، داد و ستد، نوع غذا و معیشت مردم، خلعت دادن مهتران به کھتران و ده‌ها نکته‌ی دیگر را می‌توان در سطر سطر این سفرنامه دریافت؛ به گونه‌ای که گویی سفرنامه‌آینه‌ای است از وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دوره‌ی قاجار و اطلاعات فراوانی از جغرافیا، تاریخ و فرهنگ مردم ایران، عراق و سوریه‌ی کنونی را می‌توان از میان سطور آن بیرون کشید.

## • یادداشت •

امید است که این کتاب مورد توجه و استفاده‌ی پژوهشگران، علاقه‌مندان و صاحب‌نظران قرار گیرد. ضروری است نخست از دوست دانشمندم جناب حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رسول جعفریان و سپس از نسخه‌پرداز و ویراستار کتاب، سرکار خانم صالحی‌زاده که برای چاپ این کتاب همت و تلاش فراوانی کردند، سپاسگزاری نمایم.

آثار ما به صفحه‌ی گیتی نشان ماست  
از بعد ما نگاه به آثار ما کنند

کیانوش کیانی هفت‌لنگ

پاییز ۱۳۹۸



## مقدمه

---

اگر شما زنی از یک خانواده‌ی متوسط تهرانی در عهد ناصرالدین شاه بودید، برای تفریح و خوش‌گذرانی در پایتخت و اطرافش، احتمالاً فقط چند گزینه داشتید: بقعه‌ی بی بی زبیده، سیده ملک خاتون، امامزاده گل زرد یا آل علی، امامزاده معصوم، حضرت عبدالعظیم و دو گورستان سر قبر آقا و چهارده معصوم. بیشتر سفرهای کوتاهی که یک یا چند روز زنان را می‌ساختند، به زیارتگاه و اماکن متبرکه ختم می‌شدند. «مونس الدوله»، ندیمه‌ی حرمسرای ناصری، در خاطراتش تعریف می‌کند که زنان برای رفتن به این اماکن از شب قبل حاضر می‌شدند؛ شامی کباب یا کوفته‌ی سماق می‌پختند؛ سماور و استکان و نعلبکی برمی‌داشتند؛ گاهی نذری‌هایی مانند نان و حلوا و خرما و شکرپنیر، همراه می‌کردند؛ بر کجاوه یا درشکه‌ای که توسط آقای خانه فراهم آمده بود سوار می‌شدند و صبح زود به راه می‌افتادند. رفتن به این اماکن، اوج

## • خانم! فردا کوچ است •

لذت و خوش گذرانی زنان تهرانی بود. اما فکر می‌کنید زنان ایرانی موقع سفر، بیشتر کدام شهرها را انتخاب می‌کردند؟ اگر می‌خواستند کمی دور بروند، می‌شد قم و مشهد؛ دورترین مقصدها هم کربلا و مکه بود.

سفر به مکه و کربلا برای برخی از زنان این دوره انگار از نان شب واجب‌تر بود. مونس‌الدوله تعریف می‌کند که حج و زیارت ائمه‌ی اطهار آن قدر برای برخی از زنان اهمیت داشت که حاضر بودند برای تحقق آرزوی زیارت، خود را به صیغه‌ی چاروادارها درآورند. برای زنی که پول نداشت و همسر یا محرمی هم نداشت که او را در سفر زیارتی همراهی کند، ظاهراً تنها راه همین بود. این‌که صیغه‌ی کسانی شود که شغل‌شان ایجاب می‌کرد دائم در سفر به کربلا یا مکه باشند. در اسناد تاریخی مربوط به دوره‌ی قاجار آمده است که در تهران در نزدیکی سر قبر آقا، که کاروان‌سرای برای اقامت چارپادارهای عرب و عجم بود، صیغه‌خانه‌ای هم قرار داشت که در آن زنان صیغه‌ی چارپادارها می‌شدند. برای بعضی زنان شوهردار هم اوضاع همین قدر بغرنج بود. بعضی از آن‌ها در ازای رفتن به کربلا تمام مهریه‌شان را به شوهران‌شان می‌بخشیدند و بعضی برای شوهران‌شان دختران کم‌سن را به همسری می‌گرفتند تا او را به این سفر راضی کنند.

با توجه به نکات بالا، وقارالدوله (سکینه‌سلطان)، نویسنده‌ی این سفرنامه، زن پیشرو و خوشبختی بوده است. زنی که توان مالی سفر به کربلا و مکه و اجازه‌ی همسرا داشته (البته طبق شرع، سفر به مکه چون واجب بود اجازه‌ی شوهر را لازم نداشت. ولی در واقعیت مردان می‌توانستند در این زمینه سخت بگیرند) و همین‌طور صاحب برادری بوده که در سفر همراهی‌اش کند. اما خودش اغلب به این بخت خوب اعتقادی نداشته و یکی از ویژگی‌هایی که از او در سفرنامه‌اش می‌بینیم غرزدن و نارضایتی دائمی از شرایطش

است. او یکی از همسران ناصرالدین شاه بود، نمی دانیم همسر چندم و با چه جایگاهی. نمی دانیم از چه خانواده‌ای و با چه شرایطی. نمی دانیم زیبا بود یا زشت. لاغر بود یا فربه اما می دانیم که باسواد بود و می نوشت و شعر می گفت. می دانیم که شاه را بسیار دوست می داشت و این چیزی نبود که بخواهد پنهان کند و در جای جای سفرنامه از این عشق سخن گفته است. گرچه زمانی که سکینه سلطان در سفر به عتبات و مکه بود و این سفرنامه را نوشت، شاه کشته شده بود و او حالا همسر فردی مشهور به معتمدالملک بود. میرزا اسماعیل خان معتمدالملک اهل شیراز بود و در سال ۱۳۱۱ لقب معتمدالملکی را به دست آورد. او مناصب جبهه‌خانه‌ی فارس، ریاست تجارت شیراز، کارگزاری بنادر فارس، کارگزاری استرآباد و عضویت در وزارت خارجه و قنصلگری عشق‌آباد را داشت.

وقارالدوله، آن چنان که از محتوای سفرنامه به دست می آید، در زمان سفر، زنی جوان بوده است. آن قدر جوان که زن چهل ساله به نظرش پیرزن باشد «زن‌های صاحبخانه پیش من آمدند. یک زن عاقله زنی که خودش می گفت چهل سال دارم و هیچ آبستن نشده بودم، حالا آبستن شده بود. خیلی عجب است پیرزن تازه آبستن شده بود.» همین طور با توجه به سفرنامه، به نظر می رسد وقارالدوله زن شوخ طبعی بوده. در جایی از سفرنامه آمده است «من خودم یک نفری دیشب بی شریک قبله‌نما را گم کردم. ماشاءالله چشم نخوریم هر منزلی یک کدام، یک چیزی گم کنیم گویا تا کر بلا، دیگر چیزی نداشته باشیم.» نکته‌ی دیگری که از نوشته‌ی او می شود برداشت کرد این است که قوه‌ی تخیل خوبی دارد که گاهی مجال بروز پیدا می کند. این جا را ببینید «در این صحرا کم کم که آمدیم دو تا کوه چنان نزدیک هم شده بودند انگار می خواستند به گوش همدیگر حرف بزنند. این زوارها فضولی کرده، از میان

## • خانم فردا کوچ است •

این دو کوه رد می شدند، نمی گذاشتند که حرف این ها تمام بشود. ما هم مثل همه فضولی کرده، از میان این دو کوه رد شده، اما شنیدیم که با هم می گفتند صحرای پشت من بهتر است.»

قصه‌ی سفرنامه‌ی وقارالدوله از سال ۱۳۱۷ قمری شروع می شود؛ چهار سال بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه. سکینه سلطان در ابتدای داستان نزد مظفرالدین شاه می رود و از او اذن سفر می گیرد. شاه به او اجازه می دهد و از این دیدار تا برگشت دوباره به کاخ، یک سال و اندی طول می کشد. تقریباً یک سال در راه‌ها و در مقاصد زیارتی می گذرد و باقی در بروجرد، جایی که همسر وقارالدوله آن جا وزیر مالیه‌ی عین الدوله، حاکم لرستان است.

وقارالدوله به گفته‌ی خودش در سفر به عتبات و حج با پنج نفر همراه است. برادرش آقا میرزا محمدعلی خان، زنانی به نام‌های ماهرخ و سیده خانم، مردی به نام آقا سید احمد و یک نفر کجاوه کش. سفرنامه از رسم خداحافظی با دوست و آشنا شروع می شود و در نهایت با بازگشت سکینه سلطان به کاخ و دیدار با آشنایان پایان می یابد. از جمله نکات مهم در این کتاب، شرح روزانه‌ی سفر و ثبت تاریخ و نام دقیق شهرها و دیگر اماکن استقرار کاروان است. اصرار وقارالدوله به ثبت روزانه‌ی وقایع، از توضیحات او درباره‌ی دلیل جا افتادن بعضی روزها، کاملاً مشخص است. دلایلی مانند بیماری، غرق شدن در حال و هوای زیارت و یا عدم وقوع اتفاقی تازه.

### نکات لحاظ شده در ویرایش و تدوین این مجموعه

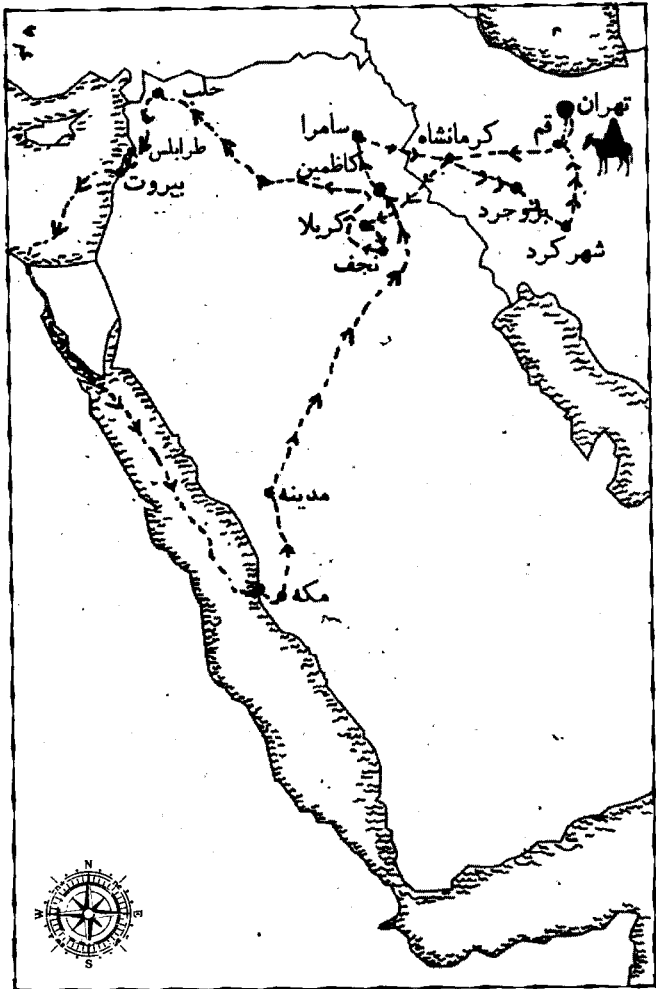
هدف این مجموعه بازآفرینی سفرنامه‌های زنان در قالبی جذاب و خواندنی، به منظور خوشخوان کردن متن‌ها برای مخاطبان گسترده بود. برای این مقصود، علاوه بر کتاب استاد جعفریان، به نسخه‌ی خطی هم رجوع کرده

و بعضی کلمات و عبارات‌ها را طبق نسخه‌ی اصلی بازخوانی و اصلاح کردیم. از ابتدا بنا بر این بود که به متن اصلی پایبند باشیم بنابراین تغییراتی که اعمال کرده‌ایم بسیار اندک و با دقت فراوان بوده است. این تغییرات در عین حال که به محتوای نوشته لطمه نمی‌زند، به خواندنی‌تر شدن کتاب کمک می‌کند. کارهایی که روی این متن انجام شده از این دست است: فصل‌بندی و پاراگراف‌بندی مجدد، اضافه کردن علائم سجاوندی و رعایت نکات ویرایشی که خواندن متن را برای مخاطبان امروزی آسان کند، حذف و اضافه کردن کلماتی برای رفع ابهام در جمله‌ها، همخوانی افعال از نظر زمانی و نیز حذف جملات تکراری. علاوه بر این شرح کلمات دشوار برای کمک به خوشخوان‌تر شدن متن و همچنین فهرست مکان‌ها و نام‌ها برای استفاده‌ی پژوهشگران، در انتهای کتاب آورده شده است. «خانم! فردا کوچ است» حاصل یک کار گروهی است و با لطف استاد رسول جعفریان و دقت نظر استاد کیانوش کیانی هفت لنگ شکل گرفته است. به امید آن‌که انتشار این کتاب به مخاطبان کمک کند از مرور تاریخ لذت ببرند. بازخوانی تاریخ اتفاق مبارکی است که باعث شناخت بهتر ساختار اجتماعی گذشته و به تبع آن درک بهتر وضعیت فعلی جامعه می‌شود.

زهرا صالحی زاده

پاییز ۱۳۹۸





مسیر سفر و قار الموله به مکه و هتبات

## همراهان وقارالدوله

### آقا میرزا محمد علی خان

برادر سکینه سلطان (وقارالدوله). او امور و مسائل خواهر و دیگر همسفران را مدیریت و حل و فصل می‌کند. برای خرید می‌رود، برای اجاره‌ی خانه می‌رود، حساب و کتاب می‌کند، سیاهه می‌نویسد و کارهایی از این دست. همسفری او با سکینه سلطان فقط تا بروجرد است. از این جا راه خواهر و برادر از هم جدا می‌شود.

### آقا سید احمد

او از شروع سفر وقارالدوله از تهران همراه اوست و تا بعد از بازگشت از مکه و مدینه و اقامت چند ماهه‌اش در بروجرد این همراهی را ادامه می‌دهد و با او به تهران بر می‌گردد. مسئولیت اصلی او آشپزی است. وقارالدوله می‌نویسد آقا سید احمد خوب آشپزی می‌کند.

### ماهرخ و سیده خانم

زنان همیشه همراه وقارالدوله. او از نقش و وظائف این دو زن در سفرنامه نکته‌ی خاصی ننوشته ولی از توصیفاتش که می‌کند مشخص است رابطه‌ی میان این سه نفر صمیمانه و دوستانه است.

### حاجی غلامعلی

وقارالدوله می‌نویسد هر یک از همراهانش به نوعی خوب‌اند و حاجی غلامعلی خوب فراشی می‌کند. او نوکر وقارالدوله است.

برق را اینجا شب قرار گذشت

روز اطرار است

عده هم

برخواست تا عصر مشغول نوشتن کاغذها و چاپ رفاه شدیم عهده

روز سه شنبه ۱۸ روز اطرار

خواب برخواستیم کفتم حساب تمام درست کنند که تمام بودیم

## فصل اول: روز اطراقی است



(بیست و هفت جمادی الاولی سنه ۱۳۱۷/۱۱ مهر ۱۳۲۸)  
مسیر سفر: تهران، حسن آباد، علی آباد، قم، تاج خاتون، جیرود، سیاهوشان، قلعه مهدی خان،  
دیز آباد، ننج، فرسنگ، کنگاور، صحنه، بیستون، ماهی دشت، هارون آباد، کردند، میان طاق،  
پل ذهاب، قصر شیرین.

هذا كتاب سفرنامه سکینه سلطان خانم اصفهانی کوچک (دامت عفتها) که از جمله حرم‌های شاهنشاه سید شهید (نور الله مضعه) بوده و بعد از شاه شهید از عنایت و مرحمت شاهنشاه عالم‌پناه اعلیحضرت قدر قدرت شهریارى ظل‌اللهی مظفرالدین شاه (خلد الله ملکه و شید ارکان دولته) ملقبه به لقب وقارالدوله گردیده و به این عنایت شاهانه سرافراز شده و در سنه ۱۳۱۷ هجری به مکه معظمه مشرف گردیده و این مختصر روزنامه را قلمی نموده و از حضرت حق (جلت عظمته) چنین مسألت می‌نماید که عمر و دولت و حشمت و ابهت پادشاه جمجاه عالم‌پناه، پاینده و برقرار فرماید و تیغ بی‌درینش را بر فرق اعادی دین و دولت بر او قاطع فرماید و دولت جاویدمدت را به ظهور باهرالنور قائم آل محمد (صلوات الله علیه) پیوسته بدارد. آمین یا رب العالمین.

یوم سه شنبه، بیست و ششم جمادی الاولی، سنه هزار و سیصد و هفده تنگوزئیل. به عزم زیارت خاک پای مبارک حضرت اقدس، شاهنشاه عالم پناه (روحی فداه) چادر کرده به اندرون مبارک رفتم. به منزل سرکارِ علیه‌عالیه، خازن اقدس (دامت شوکتها) گفتند قبله عالم (روحی فداه) حمام تشریف دارند. قدری صبر کردم. یک مرتبه دیدم شعشعه جمال آفتاب مثال حضرت اقدس شهریاری (روحی و روح العالمین له الفداه) از حمام بیرون آمدند. به عینها، صورت مثل شاه شهید (نوره مرقد) به نظرم جلوه کرد. خدا را قسم می‌دهم به خمسه طیبه، ظلِ مرحمت‌شان این سلطان عادل، شاهنشاه معظم را پاینده، برقرار و مستدام بدارد، ان شاء الله. چشم مبارک‌شان به گمینه افتاد. فرمودند «خانم کجا بودی؟» عرض کردم «قربانت برای اذن مرخصی به عتباتِ عالیاتِ عرش درجات، شرفیاب شده‌ام. از آستان مبارک اجازه می‌خواهم که مرخص فرمایید برای دعاگویی وجود مبارک بروم.» فرمودند «مکه معظمه خیال دارید؟» عرض کردم «اگر عمر باقی بماند و سعادت یاری کند خیال رفتن دارم.» فرمودند «ان شاء الله می‌روید.» از این کلام مبارک به قدری دلخوش شدم که نهایت ندارد. چون که قلب مبارک پادشاه یقین است که در ید قدرت خداوند است. از لفظ مبارک «ان شاء الله»، این گمینه روسیاه به مکه معظمه مشرف می‌شوم ان شاء الله. بعد از احوال‌پرسی و مرحمت زیاد مرخص فرمودند. گمینه هم پای مبارک را زیارت نموده، التماس دعا فرمودند و تشریف دیوان‌خانه مبارکه شدند. گمینه قدری با سرکار خازن اقدس و سرکار گرجی خانم صحبت کرده، ایشان را وداع کرده، به منزل سرکار علیه‌عالیه، نورالدوله، نوابه علیه‌عالیه، حضرت عشرت‌السلطنه (دامت شوکتها) رفته، او را دیدن نموده، قدری نشسته بعد وداع نموده، بیرون آمدم.

## • خانم فردا کوچ است •

با خود خیال کردم نوابه علیه‌عالیه اخترا السلطنه، همسایه نزدیک او را هم امروز ببینم. شاید فردا فرصت نشود. از همان راه خدمت ایشان رفتم. تعجب کردند، گفتند «کجا بودی؟» گفتم «خیال کربلا دارم.» گریه زیادی کردند، گفتند «من هر ساله می‌خواهم بروم، ممکن نمی‌شود.» وداع مفصل کرده به خانه آمدم. دیدم چند هزار اقوام مهمان هستند. تا عصر بودند، بعد وداع کرده، رفتند.

یوم چهارشنبه، بیست و هفتم جمادی‌الاولی سنه ۱۳۱۷. به عزم زیارت عتبات عالیات، عرش‌درجات از خانه بیرون آمده، به حیاط سروستان که شاهزاده منزل دارند، به منزل نوابه علیه‌عالیه شرف‌السلطنه رفته. حاجیه زهرا خانم که به خانه ما برای مشایعت آمده بودند، تا حیاط سروستان این روسیاه را همراهی نموده، قدری نشسته بعد به خانه خودشان رفتند.

آن شب آن‌جا بوده، صبح به اصرار حضرت علیه، والده نوابه شرف‌السلطنه، حمام رفته و بعد از ناهار آن خانم‌ها را وداع کرده، به خانه دلبر خانم رفتم. سه ماه بود در تدارک رفتن بودم ولی چون که باید تمام کارها را خودم رسیدگی نمایم باز هم کار زیاد داشتم. به خانه سرکار دلبر خانم در کمال آسودگی نشسته و آن شب و آن روز جمعه تا عصر رسیدگی نموده، بعضی کارهای باقی مانده را به اتمام رسانیدم. بحمدالله چنین روزی را دیدم که عازم همچه سفری هستم و این کارها هم قدری انجام داده شده.

با سرکار علیه‌عالیه دلبر خانم به خیال این بودیم که بفرستیم کالسکه بیاورند و به دیدن سرکار علیه لیلیا خانم برویم برای سرسلامتی او و هم برای خداحافظی به خانه نوابه علیه‌عالیه فخرالسلطنه (دامت شوکتها)

بروم که دیدم آقا سید احمد آمده، می‌گوید برادر خانم مرا فرستاده‌اند که خبر کنم همه زوار جمع شده‌اند و امشب که شب شنبه اول ماه است، حرکت می‌کنند. من هم از همه خیال منصرف شده، هزار مرتبه شکر خدا را به جای آوردم و برخاسته به عزم چادر نمودن شدم و از آن جا که به جز لطف خدا راه به جایی نداریم و چشم همه به کرم اوست، گفتم «وَأَقْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ». خدایا، پناه به ذات مقدس خودت می‌برم و خودم و عیال و اموال که می‌برم و عیال و اموال که این جا می‌گذارم همه را به خدا می‌سپارم و خدا را قسم می‌دهم به آبروی خمسه طیبه که وجود مبارک شاهنشاه عالم پناه را در پناه خودش محافظت فرماید و روز به روز بر عمر و دولت، عظمت او را زیاد کند. از شدت مهربانی این که زود خدا حافظی با کمینه فرمودند و مرخص کردند، چقدر باعث زیادی دعاگویی کمینه شده است. به همه زن‌های شاه شهید به چه زبانی، خوش رفتاری می‌کند. خداوند در عوض عمرش را طولانی فرماید ان شاء الله. خلاصه غروب روز جمعه به زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شده و بعد به زیارت مقبره شاه شهید (نور الله مضجعه) رفته، به طوری گریه کردم که روح از تنم نزدیک بود پرواز کند. هزار مرتبه بر رضای کرمانی لعنت کرده و بادل پر خون از مقبره مبارک و از عکس مبارکش اذن مرخصی گرفته، بیرون آمدم. خدا را قسم می‌دهم به این راهی که می‌خواهم بروم، نان و نمک شاه را بر کمینه حلال کند و چنان که ما از زیارت خاک پای مبارک او محروم شدیم، محبت او را هم از دل کمینه نبزد که بتوانم حالا دیگر گریه را کمتر بکنم. چه کنم، یا الله یا رباة یا سیداه.

باری از حرم مبارک بیرون آمده، به خانه معین آمده، جای قلیانی صرف شده، میرزا داداش آمده، فرمود شام حاضر است. شامی خوردیم.



• خانم: فردا کوچ است •

اگرچه زیاد ذوق این سفر را دارم ولی از کجاوه و قاطر می‌ترسیدم که سه ساعت از شب رفته مشهدی یحیی و سایرین آمدند، گفتند کجاوه حاضر است. با هزار شکر چادر کرده در کجاوه نشستیم. بحمدالله بد هم نبود. چندان دیگر نترسیدم. به امید خدا به راه افتاده تا سه ساعت از روز شنبه گذشته، وارد حسن‌آباد شدیم. چون که اول ماه بود و منزل اول بود، شیر گرفته بودند. شیرچای باموقعی به ما دادند. بعد قدری خوابیده و برخاسته، باز سه چهار ساعت از شب گذشته، سوار کجاوه شده به راه افتادیم.

دو ساعت از روز یکشنبه گذشته، وارد علی‌آباد شدیم. منزل باصفایی است. آبادی خیلی دارد. خانه خوبی، یعنی باغی برای من منزل گرفتند. کسانی که همراه من هستند: اخوی ام، آقا میرزا محمدعلی خان است و آقا سید احمد با یک نفر کجاوه‌کش و سیده خانم و ماهرخ.

خیلی مختصر آمدم قم. همین‌ها را آوردم. امروز خبر کردند که باید در منزل یکی به قم برویم. عصری دو ساعت به غروب مانده لب دریای قم رسیدیم. آن‌جا پیاده شده، نماز مغرب و عشا را به جای آورده، باز سوار شده تا صبح راه رفتیم. صبح پیاده شده، فریضه صبح را به جای آورده، سوار شدیم. تا سه ساعت از دسته گذشته وارد قم شدیم. چشم همه به زیارت گنبد مطهر روشن شده و همه دوستان را دعا کردیم. خدا چنین زیارتی را قسمت همه بگرداند و امید ما را ناامید نکند. ان‌شاءالله ما را به مراد و مطلب برساند.

بعد از صرف شدن ناهار به زیارت حرم مطهر رفتیم. در آن‌جا همشیره و زن برادر حضرت علیه خدیجه خانم را دیدم که مدتی بود به زیارت این حضرت آمده و امشب خیال مراجعت به طهران داشتند. آن‌ها را دیده،

آدم منزل. چند کاغذ مختصری از برای خانم‌ها فرستادم پیش خواهر خانم و آن شب دیگر نتوانستم که به زیارت مشرف بشوم. زود خوابیدم. این سفر چقدر جای آقا میرزا احمدخان، برادرزاده‌ام خالی است. چون که همیشه در همه سفرها همراه من بود؛ حالا همراه آقای معتصم‌الملک به سفر خوزستان رفته. دلم از برای او زیاد تنگ شده. اگرچه پدرش همراه است ولی اخوی‌ام جای خود دارند. جای خالی آقا میرزا احمدخان زیاد نمایان است. شاعر خوب گفته که هر گلی یک بویی می‌دهد. در خدمت حضرت معصومه خیلی او را دعا کردم که خدا سفرشان را بی‌خطر کند و به سلامتی، جان آقا را با عزت برگرداند. اگر زنده بمانم و به کربلا برسم، دعاگوی جناب معتصم‌الملک خواهم بود؛ چرا که حق بزرگی به گردن من دارند که مانع زیارت من نشدند. خداوند عمر و عزت و آبرویشان را زیاد کند.

روز چهارشنبه، پنجم. صبح از خواب برخاستم و آدم‌ها را به حرم مطهر فرستادم. وقتی برگشتند دیدم در منزل دلم تنگ شده. برخاسته چادر کردم همراه این‌ها رفتم بازار. به دکان حکاک رسیدم. یک مهر از برای خودم دادم کنند؛ چون که مهرم را خدمت والده حضرت علی‌ه شرف‌السلطنه گذاشتم؛ برای این‌که قبض ماهانه را مهر کنند. این‌جا مهر نداشتم و کاغذ هم نوشتم برای جناب وزیر فرستادم. امشب نصفه‌شب باید برویم.

پنج‌شنبه، ششم جمادی‌الثانیه، منزل چهارم. باید به منزل تاج‌خاتون برویم. نصفه‌شب حرکت کرده بودیم. چهار ساعت از دسته رفته وارد منزل تاج‌خاتون شدیم. یکصد خانوار بیشتر ندارد و زراعت هم هر چه دیده شد، همه جوزقه بود. بین راه دو کاروانسرای خرابه دیدم یکی اسمش

• خانم! فردا کوچ است •

طلاب بود و یکی کاروانسرای سنگی ولی هیچ کدام رعیت و آبادی، چیزی نداشت. ناهار خورده، خوابیدم.

خانه کوچکی اجاره کرده‌اند اما پاکیزه بود. دیشب آقا سید احمد نردبان را گم کرده بود. وقت پیاده شدن زیاد اوقاتم تلخ شد. با زحمت زیاد پیاده شدم. حالا نمی‌دانم از برای خرج یومیه که از شهر آمدم چکار کنم. قدری پول به دست اخوی دادم. دیگر هر وقت تمام بشود دوباره خواهم داد. از نرخ‌های این منزل جویا نشدم.

جمعه، هفتم جمادی‌الثانیه، منزل پنجم. شش ساعت از شب گذشته سوار شده بودیم. صبح به دسته یک ساعت مانده وارد جیروود شدیم. فریضه صبح را به جای آوردیم. به حق حقوق‌داران مشغول شدیم. شیر گرفته بودند. شیرچای حاضر کرده. حقیقت این منزل شیرچای مناسب بود. جیروود خوب ده بزرگ و پراشجار است. نان بسیار خوب دارد. مثل نان‌های عراق عجم. انگور، کدو، هندوانه، میوه، همه چیز پیدا می‌شود. برای من یک زن تعارف آورد. مرغ بزرگ خوب که طهران دانه‌ای سه قران است، این جا دانه‌ای یک ریال دادند. یعنی حالا زواری است، گران هم داده‌اند. امروز شنیدم در این راه سه نفر آدم را کشته‌اند. زیاد ترسیدم. نشسته یک وصیت‌نامه نوشتم. پیش از این دو وصیت‌نامه نوشته بودم، خدمت سرکار علیه خدیجه خانم، والدۀ ماجده نوابه اشرف‌السلطنه سپرده بودم اما برای این راه هم یک مختصری نوشتم که تکلیف همراهانم معلوم بشود.

این منزل هوای ملایم خوبی دارد ولی از شنیدن این آدم کشتن، خوب منزل دستگیر من نشد. بعد از صرف شام یک ساعت خوابیدم. بعد برخاسته از برای رفتن حاضر شده. پناه بر خدا می‌بریم. خدا را قسم می‌دهم به

حق امام که همه زوارها را از شر شیطان و شر سارقین محافظت فرماید ان شاء الله. سه ساعت از شب رفته سوار شدیم. مهتاب کم رنگ بود. بعد از دو ساعت مهتاب تمام شد. به قدری من می ترسیدم که ابداً بیابان را نگاه نمی کردم.

صبح زود، شنبه، هشتم جمادی الثانیه، منزل ششم. وقت اذان صبح وارد سیاهوشان شدیم. این منزل چندان صفایی ندارد. خانه های کوچک دارد. یک خانه برای ما گرفته بودند. سه اتاق دارد. یک تازه عروس هم آن جا بود. بد نبود. نان این منزل یک من، یک قران؛ گوشت گوسفند هم پیدا نمی شد. مرغ و بز داشتند. برای ما مرغ های بزرگ خوب گرفتند، دانه ای یک قران. امروز چون که منزل بیکارم قدری به سیاهه اخوی رسیدگی کردم. دیدم مخلفاتی که در قم گرفته اند بیست و سه تومان شده. خرج این هشت روز هم هشت تومان شده تا بعدها چه شود. من خودم یک نفری دیشب بی شریک قبله نما را گم کردم. ماشاء الله چشم نخوریم هر منزلی یک کدام، یک چیزی گم کنیم، گویا تا کربلا دیگر چیزی نداشته باشیم. عصر امروز به قدری باد آمد گفتم خانه ها خراب می شود. فکری بودیم که آیا زوار چطور حرکت می کنند. باد نزدیک غروب آرام گرفت. قدری باران آمد تا دو ساعت از شب رفته مهتاب شد. از باران، زمین آب پاشی شده. هوای بی باد از لطف خدا. به چه خوبی حرکت کردیم.

یک شنبه، نهم جمادی الثانیه، منزل هفتم، دولت آباد. وقت اذان صبح وارد منزل قلعه مهدی خان شدیم. بعد از نماز و چای خوردن قدری خوابیدم. سه ساعت از دسته گذشته، برخاسته، دیدم نوکرها تدارک شام برای چاروادارها دیده اند. می خواهند امشب همه را شام بدهند. گفتم «شما قم شام داده بودید. به این زودی چرا؟» گفتند «منزل مان امشب

• خانم افرا کوچ است •

خوب جایی است. حالامی دهیم چند شب دیگر نمی دهیم.» حقیقت، خانه خیلی خوبی داریم. جای میرزا احمدخان اخوی زاده ام خالی است که این جاها را تماشا کند. این بچه همه جا همراه من بود اما این سفر که حقیقت یعنی سفر است همراه آقا رفته. اما چقدر دلم برایش تنگ شده. خداوند به سلامتی و دل خوشی دیدارها را مقدر فرماید.

خانه امروز ما عجب خانه دل باز خوبی است. چند نفر زن بامزه پیش من آمدند تعریف می کردند که سیاهوشان و این منزل، نزدیک آشتیان است. معلوم می شود، دل بازی این دو منزل، از همسایگی آشتیان است. خداوند همه آشتیانی ها را سلامتی و دل خوشی بدهد، آشتیانی ما را هم عمر طولانی و صحت بدن بدهد ان شاء الله. و اما نان این منزل هم مثل نان های آن سه منزل که گذشتیم، می ماند. خداوند قسمت همه دوستان نماید که این سفر را ببینند و این نان های خوب را بخورند. نان یک من، یک ریال؛ گوشت چارکی، سه عباسی. چیزی این جا گران نیست؛ همه چیز ارزان است. قبله نمایی که دیروز گم کرده بودم امروز خودم بی شریک پیدا کردم. به فال نیک گرفتم. بسیار خوشحال شدم.

این مرد عرب که جلودار ماست اسمش حاجی فیض است. مرد خوبی به نظر می آید. هفت رأس قاطر برای کجاوه گرفتم. دو قاطر هر کدام را هیجده تومان برای آبداری و یخدان و مفرش و بار آشپزخانه و چادر. پنج قاطر دیگر دانه ای نه تومان و یک قاطر برای حمل نعلش گرفتم نه تومان. یعنی این سفر خیلی مختصر آمدم. باز هم مبالغی باید کرایه قاطر بدهم و خداوند ان شاء الله سلامتی ما را و همه زوار را برساند. این خرج مطلبی نیست. من خوب شد که قهوه چی همراه نیاوردم. با وجود این باز هم بیشتر از همه زوار معطلی داریم. شب دوشنبه یک ساعت که از شب